

محدوده ولایت فقیه در جامعه شیعی از دیدگاه آیت‌الله عبدالکریم حائری

محمدجواد ارسطا / دانشیار پردیس فارابی قم، دانشگاه تهران / mjarasta@ut.ac.ir
حمیدرضا فتحی سقزچی / دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان خوراسگان / hrrs1343@yahoo.com
تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۹/۲۳ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۴/۰۶

چکیده

فقیهان از دیرباز، کم و بیش درباره شرایط و اختیارات حاکم اسلامی به بحث و بررسی پرداخته‌اند. گروهی از فقیهان، حکومت و اداره امور جامعه را در زمان غیبت حق فقیهان می‌دانند. تأکید بر اجتهاد به عنوان شرط اساسی مشروعیت نظام سیاسی در عصر غیبت و به تبع آن ولایت سیاسی مجتهدان، به دو نتیجه عملی انجامیده است:

الف. اصرار بر عدم جواز واگذاری حکومت به دیگران و حفظ ولایت سیاسی بلاواسطه و مباشرت فقیه در امر دولت به عنوان تنها مصداق (حاکم عادل) در عصر غیبت؛
ب. جواز اذن به غیر فقیه و ظهور حاکم مأذون و مشروع.

در مقابل، گروهی از فقیهان به تفکیک بین امور شرعی و عرفی روی آورده‌اند و امور شرعی مانند قضاوت و اجرای حدود و امور حسبه را از وظایف فقیهان، و امور عرفی مانند سیاست و امنیت را از وظایف حاکم عادل دانسته‌اند. در میان این گروه، فقیه بزرگوار حضرت آیت‌الله عبدالکریم حائری دیدگاه دو گانه ولایت «سلطنت سلطان ذی شوکت در امور عرفی و ولایت فقیه جامع‌الشرایط در امور شرعی» را پذیرفته است. مقاله حاضر قصد دارد به تبیین دیدگاه مرحوم حائری و نقد آن پردازد.

کلیدواژه‌ها: ولایت فقیه، امور حسبه، حاکم عادل، حاکم شرع، ولایت عدول مؤمنین.

مقدمه

مباحثی در میان ابواب مختلف فقه، وجود دارد که فقیه را ناچار به بحث درباره ولایت فقیه می‌نماید. از این رو، یکی از مباحث مهم فقهی که از آغاز دوران غیبت صغرا در میان فقیهان مطرح بوده است، مبحث ولایت فقیه و اختیارات و شرایط اوست. از همان آغاز دوران غیبت صغرا، فقهای شیعه بسته به وضعیت زمانی خود، کم و بیش در این مباحث ورود کرده و به صورت پراکنده، از اختیارات و شرایط حاکم اسلامی بحث نموده‌اند. البته بسیاری از فقیهان، درباره حق حکومت و اداره جامعه در زمان غیبت به طور صریح بحث نکرده‌اند که شاید دلیل آن را بتوان عدم امکان تشکیل حکومت توسط فقیهان دانست. پس از تشکیل حکومت شیعی آل‌بویه، طبیعتاً مباحث ولایت فقیه به صورت پررنگ‌تر مطرح شد. تا آن که در دوران حکومت صفویه، این مباحث به صورت رسمی مطرح گردید. ملا احمد نراقی، نخستین کسی بود که دسته‌بندی نسبتاً کاملی از نظریه ولایت فقیه عرضه کرد.

نظریه ولایت فقیه در قرن‌های گذشته، متضمن تحولات بسیاری بوده است. در میان فقیهانی که ولایت فقیه در امور جامعه را پذیرفته‌اند، دو دیدگاه اساسی وجود دارد. گروهی از فقیهان، حکومت و اداره امور جامعه را در زمان غیبت حق فقیهان می‌دانند و دیگران را صالح برای اداره امور جامعه نمی‌دانند. این گروه، در حقیقت اجتهاد را شرط مشروعیت حاکم اسلامی می‌دانند. تأکید بر اجتهاد به عنوان شرط اساسی مشروعیت نظام سیاسی در عصر غیبت و به تبع آن ولایت سیاسی مجتهدان به دو نتیجه عملی انجامیده است:

الف. اصرار بر عدم جواز واگذاری حکومت به دیگران و حفظ ولایت سیاسی بلاواسطه و مباشرت فقیه در امر دولت به عنوان تنها مصداق (حاکم عادل) در عصر غیبت؛

ب. جواز اذن به غیر فقیه و ظهور حاکم مأذون و مشروع.

در مقابل، گروهی از فقیهان، به تفکیک بین امور شرعی و عرفی روی آورده‌اند و امور شرعی مانند قضاوت و اجرای حدود و امور حسبه را از وظایف فقیهان و امور عرفی مانند سیاست و امنیت را از وظایف حاکم عادل دانسته‌اند. در میان این گروه، فقیه بزرگوار

حضرت آیت‌الله حائری، دیدگاه دو گانه ولایت «سلطنت سلطان ذی شوکت در امور عرفی و ولایت فقیه جامع‌الشرایط در امور شرعی» را پذیرفته است. مقاله حاضر قصد دارد به تبیین دیدگاه آیت‌الله عبدالکریم حائری و نقد آن پردازد. قبل از بیان دیدگاه‌های ایشان در این زمینه، لازم است توضیح داده شود که آیا ولایت، نوعی حق است یا تکلیف.

ولایت، حق یا تکلیف؟

یکی از پرسش‌ها درباره ولایت فقیه، این است که آیا ولایت برای فقیه، نوعی حق است؟ بدیهی است ولایت، مساوی حق نیست و بین ولایت و حق، دو تفاوت عمده وجود دارد:

۱. تفسیر حق به سلطنت، غالباً به اعتبار اثر آن است؛ زیرا حق، چیز ثابتی است که موجب سلطنت شخص حقدار بر کسی می‌شود که حق بر عهده اوست؛ ولی ولایت، عین سلطنت ذاتی یا قراردادی برای ولی، نسبت به دیگری است.

۲. اثر سلطنت در حق - که همان تصرف صاحب حق است - غالباً برای استیفای منافع صاحب حق و به مصلحت اوست و در ولایت فقط به جهت وجود کمبودی در مولی‌علیه است و مصلحت آن نیز به وی بازمی‌گردد. (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۱۰)

درباره بند نخست، یعنی تفسیر حق به سلطنت، باید افزود که حق، اثر شیء حقیقی یا اعتباری است؛ مثلاً خالقیت یا ربوبیت خدا که تکوینی است، مستلزم حق اطاعت و عبادت برای خدا می‌شود یا مالکیت که امر اعتباری است، مستلزم حق تصرف برای مالک است؛ بنابراین، ولایت خود امر اعتباری است که موجب حق اطاعت و حق تصرف در مال و جان مردم می‌شود. پس حق، لازمه ولایت است نه خود آن، البته هر حقی مستلزم وظیفه نیز هست و نمی‌توان گفت: ولی تنها حق دارد و هیچ مسئولیتی ندارد.

دیدگاه دیگری که در این مورد وجود دارد، ولایت را ترکیبی از حق و تکلیف می‌داند؛ زیرا پاره‌ای از آثار ولایت، از زمره حقوق است؛ مانند حق تصرف ولی در امور مولی‌علیه.

پاره‌ای دیگر از آثار ولایت، در زمره تکالیف قرار دارد مانند تکلیف ولی به رعایت مصالح مولی‌علیه.

مرکب بودن از حق و تکلیف، نظایری دارد مانند حضانت. حاکم اسلامی دارای ولایت بر زعامت است. این ولایت برای حاکم اسلامی هم حقوقی را به دنبال دارد و هم تکالیفی را. قانون‌گذار، به تبعیت از فقه شیعه در قانون مدنی، حضانت را ترکیبی از حق و تکلیف دانسته است؛ ولایت نیز چنین است. مردم در حکومت اسلامی حق دارند و در عین حال تکلیف هم دارند. ولی فقیه نسبت به اداره امور مردم حق دارد و در عین حال تکلیف هم دارد. (ارسطا، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۵۲)

بنابراین ولی فقیه، حق دارد در امور مردم دخل و تصرف کند؛ اما حقی توأم با تکلیف دارد. یکی از مفاهیم ولایت، مفهومی است که آمیخته‌ای از حق و تکلیف است. ولایت و رابطه دوسویه مردم و حاکم از همین جنس است. (ارسطا، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۵۲)

قابلیت جعل ولایت

یکی از مباحثی که درباره ولایت فقیه مطرح می‌شود، این است که آیا ولایت، قابل جعل و واگذاری است یا نه؟ یعنی آیا کسی که حق ولایت دارد می‌تواند این حق را به دیگری تفویض کند یا چنین اختیاری ندارد؟

از آن‌جا که جعل و وضع، به امور اعتباری اختصاص می‌یابد، پس مفهوم ولایت تکوینی از این بحث، خودبه‌خود خارج می‌شود؛ زیرا ولایت تکوینی امری اعتباری نیست تا در مورد جعل یا وضع آن بتوان صحبت کرد. به عبارت دیگر، ولایت تکوینی مقام نفسانی و معنوی است که هر کس خود باید به آن دست یابد و هر کس به این مقام معنوی دست یافت، نمی‌تواند آن را به دیگران ببخشد.

مرحوم نایینی، ولایت تکوینی را قابل جعل نمی‌داند، ولی ولایت تشریحی را قابل واگذاری می‌داند. وی می‌گوید:

ولایت معصومان علیهم‌السلام بر دو قسم است، اول ولایت تکوینی و آن تسخیر موجودات در تحت اراده و خواست آنان است ... و این قسم ولایت، به معصومان علیهم‌السلام اختصاص دارد و قابل بخشیدن به دیگران نیست؛ زیرا آن به مقتضای ذات نورانی و نفس مقدس آنان است که دیگران را به آن راهی نیست و دوم ولایت تشریحی ... به معنای وجوب پیروی از آنان در همه امور و این‌که آنان از نظر شرعی در همه امور نسبت به مردم اولویت دارند ... شکی نیست که ولایت تشریحی از طرف کسی که ولایت دارد، قابل جعل و بخشیدن به دیگران است ... چنان‌چه در وقوع آن نیز از سوی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام و دیگر خلفا فی‌الجمله تردیدی نیست. (میرزای نایینی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۳۲)

شایان ذکر است که ولایت تشریحی نیز خود مراتبی دارد که برخی مراتب آن قابل واگذاری به غیر نیست. مرحوم نایینی در کلامی دیگر، ولایت تشریحی معصومان علیهم‌السلام را دارای سه مرتبه می‌داند که عبارتند از:

۱. معصومان علیهم‌السلام نسبت به مؤمنان از خودشان اولی هستند؛

۲. اداره جامعه؛

۳. افتنا و قضاوت.

آن‌گاه وی مرتبه اول را قابل تفویض نمی‌داند؛ یعنی معصومان علیهم‌السلام مجاز نیستند که ولایت خود به معنای اولویتشان بر مومنان را به شخص دیگری تفویض نمایند. اما مرتبه دوم و سوم ولایت قابل تفویض است. (میرزای نایینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱، ص ۳۲۵)

اقسام ولایت و تفاوت آن‌ها

با توجه به این‌که مرحوم حائری، مانند بسیاری از فقهای دیگر، در بحث تقسیم‌بندی اقسام ولایت، از نظر شیخ انصاری پیروی کرده، ابتدا به دیدگاه شیخ انصاری اشاره می‌گردد. وی معتقد است:

«ولایت دو گونه تصور می‌شود:

۱. استقلال ولی در تصرف با قطع نظر از این‌که تصرف دیگران منوط به اجازه او باشد یا نباشد؛ و بازگشت آن به این است که نظر وی سبب جواز تصرف اوست.
۲. مستقل نبودن غیر او در تصرف و منوط بودن تصرف غیر او به اذن او، هر چند ولی نیز در تصرف مستقل نباشد و بازگشت آن به شرط بودن نظر وی در جواز تصرف دیگران است و میان دو نوع ولایت، عموم و خصوص من وجه است.» (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۸۱)

هم‌چنین به طور مختصر، اشاره می‌شود که مرحوم غروی (کمپانی) می‌گوید:

ولایت به معنای اول به خودی خود مجوز تصرف است و نظر امام علیه السلام سبب مشروعیت آن است، برخلاف معنای دوم که مورد آن باید تصرفی باشد که فی نفسه جایز است و اذن امام علیه السلام در وقوع آن بر وجه مطلوب دخالت دارد؛ بنابراین، از دلیل دیگری غیر از دلیل ولایت امام علیه السلام و نیابت فقیه مشروعیت آن باید اثبات شود. مثل حدود، بر اساس ظاهر قرآن بر عموم مکلفان ثابت است. درباره زناکار می‌فرماید: «فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا» و درباره دزد می‌فرماید: «السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»؛ با این حال با دلیل دیگر، ثابت شده که درباره آن‌ها باید به امام علیه السلام مراجعه کرد. (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۳۸۶)

مرحوم آخوند خراسانی به این تقسیم‌بندی اشکال می‌کند و معتقد است که اختلاف در متعلق ولایت، موجب اختلاف در حقیقت آن نیست و وحدت آن را از بین نمی‌برد. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۹۲)

می‌توان گفت: اختلاف متعلق همواره یکسان نیست. گاهی تأثیری در حقیقت متعلق ندارد و گاهی موجب اختلاف حقیقت آن می‌شود و در مورد بحث ما از قبیل دوم است؛ زیرا ولایت بالاستقلال و ولایت بر اذن، دو نوع از یک حقیقت است و هر کدام ویژگی‌های

مخصوص به خود را دارد؛ مثل این‌که وجود مستقل و وجود ربطی یا معنای حرفی و معنای اسمی، دو حقیقت متفاوت با ویژگی‌های متفاوت است.

تفاوت دو معنای ولایت این است که در معنای دوم باید یکی از واجبات کفایی در میان باشد تا اذن شخصی در تصدی دیگران نسبت به آن معتبر باشد، ولی معنای اول منوط به وجود آن نیست، بلکه وی اختیاردار مال‌ها و جان‌هاست و هر تصرفی که بخواهد - همانند تصرف مالکان در ملک خویش - در آن‌ها انجام می‌دهد. (اراکی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۳)

معنای دوم ولایت، در موردی به کار می‌رود که یکی از واجبات کفایی که انجام دادن آن منوط به اذن شخص خاصی است، مطرح باشد. در این صورت، موضوع برای ولایت آن شخص خاص وجود دارد، ولی بدون در میان بودن چنین واجب کفایی، امکانی برای ولایت آن شخص خاص نیست؛ به عبارت ساده‌تر، وقتی فقیه ولایت دارد که مال یتیمی در معرض خطر باشد یا جنازه‌ای - که ولی ندارد - بر زمین مانده باشد و در غیر این صورت، ولایت فقیه مطرح نیست و موضوع ندارد؛ ولی بنابر معنای اول، موضوع ولایت، مال و جان مردم بدون هیچ شرطی است که همواره این موضوع وجود دارد و فقیه همواره دارای ولایت است و می‌تواند بر اساس نظر خود اعمال ولایت کند.

آیت‌الله حائری می‌گوید:

«ولایت دو معنا دارد:

۱. سلطه مطلق بر اموال و نفوس و نافذ بودن اوامر و نواهی او و استقلال وی در تصرف در مال و جان دیگران، هرگونه که بخواهد و به نظرش برسد.
۲. این‌که کارهایی در هر حال مطلوب شارع باشد و مطلوب بودن آن‌ها در خارج بدون دخالت متصدی خاصی باشد - مانند حفظ مال یتیم و تجهیز میتی که ولی ندارد - ولی در تصدی و انجام دادن آن‌ها شرط شده است که با اجازه شخص خاصی مانند مجتهد باشد».

ایشان، استقلال در ولایت را نیز بر دو گونه می‌داند:

۱. استقلال ولی در تصرف؛ به این معنا که نظر وی سبب جواز تصرف اوست، بدون نیاز به اثبات جواز تصرف از خارج، بلکه تنها از دلیل این نوع ولایت، نفوذ تصرفات ولی در مال، جان و عرض دیگران استفاده می‌شود و معنای آن این است که وی با مال دیگران همانند مال خود رفتار می‌کند، بلکه در حقیقت مال دیگران مال اوست و با خود آنان همانند - بلکه بالاتر - رفتار می‌کند؛ زیرا هرگاه نظرش به از میان برداشتن شخصی تعلق گیرد، این کار برایش جایز است؛ همان‌گونه که شخصی به امام صادق علیه السلام اعتراض کرد که «چرا حق خود را نمی‌گیرید با این‌که شیعیان پشت سرتان و گوش به فرمان شما هستند؟» امام علیه السلام به وی دستور دادند داخل آتش شود و او از این کار خودداری کرد. آن‌گاه شخص دیگری وارد شد و امام علیه السلام به وی دستور دادند داخل آتش شود. وی گفت: «سمعاً و طاعة» و وارد آتش شد. عرض و آبروی مردم نیز همین‌گونه است. اگر نظرش به جدایی دو همسر تعلق گیرد، این کار را می‌کند. خلاصه این‌که مال، جان و آبروی مردم در اختیار او قرار داده شده است و هر تصرفی که در مورد دیگران بخواهد انجام دهد، نیازی به اثبات مشروعیت آن از خارج ندارد، بلکه ولایت او عهده‌دار مشروعیت آن است.

۲. نوع دوم ولایت در موردی است که ولی در تصرف، مستقل نباشد، بلکه انجام دادن کار، منوط به نظر اوست؛ و معنای آن شرط بودن نظر او در تصرف دیگری است. به طور خلاصه، کارهایی که مانند تجهیز میت و حفظ اموال صغیران بر مردم واجب کفایی است، به طوری که اگر آن شخص هم نبود، بر مردم دیگر انجام دادن آن کارها مستقلاً واجب بود. نتیجه این‌که مشروعیت آن‌ها در خارج در هر حال مفروغ‌عنه است. پس مرجع این امور این شخص است و باید ویژگی‌ها و صحت انجام دادن آن با نظر او باشد. (اراکي، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۹)

آیت‌الله حائری معتقد است، نوع دوم ولایت به صورت واجب کفایی بر همه مردم واجب است؛ در حالی که ولایت نوع دوم، اختصاص به آن ندارد و مواردی را که بر فرد

معینی واجب است و انجام دادن آن باید با نظر فقیه باشد، نیز شامل می‌شود مانند تقاص. بنابر قولی، فروش کالای احتکارشده هنگام نیاز مردم به آن کالا، تصرف در مال سفیه و محجورعلیه و ... این موارد وظیفه شخص خاصی است که با اذن فقیه انجام دهد و از قبیل واجب کفایی نیست.

نسبت میان دو معنای ولایت

آیت‌الله حائری درباره نسبت میان این دو معنای ولایت می‌گوید:

نسبت میان موارد دو معنای ولایت، عموم و خصوص من وجه است. ماده افتراق معنای اول مثل این‌که امامان علیهم‌السلام می‌توانند از فروش خانه کسی جلوگیری کنند، ولی اگر وی بخواهد خانه‌اش را بفروشد، نیاز به اجازه خلاف واقع است و ماده افتراق معنای دوم روشن است؛ زیرا ولی میت نسبت به تجهیز میت ولایت دارد؛ به این معنا که تصرف دیگران منوط به اذن اوست، ولی بر مال و جان ولایت ندارد. (اراکلی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۴)

دیدگاه آیت‌الله حائری قابل نقد است؛ زیرا مقصود، بیان نسبت میان مصادیق ولایت است، نه بیان نسبت میان کسانی که ولایت دارند و مرحوم حائری در ماده افتراق معنای دوم، کسی را ذکر می‌کند که ولایت به معنای دوم دارد ولی ولایت به معنای اول ندارد، در حالی که باید موردی را ذکر کند که ولایت به معنای دوم باشد و به معنای اول نباشد؛ یعنی انجام دادن آن منوط به اذن فقیه باشد، ولی فقیه مستقلاً نتواند در آن تصرف کند.

آن‌گونه که آیت‌الله حائری اقسام ولایت را بیان کرده، نسبت میان آن‌ها عموم و خصوص مطلق است نه من وجه؛ زیرا همه موارد واجب کفایی که باید با اذن فقیه انجام شود، فقیه می‌تواند مستقلاً نیز آن‌ها را انجام دهد؛ چه آن که وقتی بر همه مردم واجب کفایی بود، فقیه نیز یکی از مردم است و بر او نیز واجب کفایی است و چون فقیه است، نیاز به اذن دیگری ندارد؛ ولی در مواردی که فقیه استقلاً ولایت دارد، دیگران حق دخالت در آن را ندارند و حتی با اذن وی هم چنین حقی ندارند.

دیدگاه آیت‌الله حائری از آن جا ناشی می‌شود که ولایت نوع دوم را مخصوص واجبات کفایی دانسته که مشروط به اذن فقیه است، ولی چنان که گفته شد، به این موارد اختصاص ندارد و مواردی را که وظیفه شخص خاصی است، ولی انجام دادن آن منوط به اذن دیگری است نیز شامل می‌شود؛ بنابراین تفسیر آیت‌الله حائری از دو نوع ولایت قابل مناقشه است؛ ولی تفسیر شیخ انصاری صحیح‌تر به نظر می‌رسد که مذکور افتاد.

آیت‌الله حائری در بخش دیگری از رساله ولایت فقیه می‌گوید:

نسبت میان موارد دو نوع ولایت، عموم و خصوص من وجه است. ماده افتراق معنای اول، در مواردی است که بر جواز تصدی برخی امور عامه - که متعلق به سیاست نیست - برای همه بدون اذن ولی امر دلیل اقامه شود. در این صورت، این‌گونه امور همانند امور مالی و شخصی مربوط به متصدی خواهد بود؛ مثل این‌که گفته شود قضاوت این‌گونه است؛ یعنی پس از شناخت موازین قضاوت، به نصب ولی امر و سلطان نیاز ندارد. ماده افتراق معنای دوم، در موردی است که بگوییم مرجعیت امور، در زمان غیبت به فقیه واگذار شده است، ولی این مرجعیت پس از آن است که مشروعیت آن امور از خارج ثابت شود، هر چند استنباط آن نیز از شئون فقیه است. ولی منصب مرجعیت فقیه به خودی خود بیش از آن مقتضی نیست که امور مشروع مربوط به مردم با نظر و رأی او انجام گیرد. (اراکی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۰)

مثال‌های زیادی درباره ماده افتراق دو معنای ولایت زده شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

مورد اجتماع مانند: تجهیز میت بدون ولی، تصرف در مال مجهول‌المالک و مصرف سهم امام علیه السلام که در این موارد فقیه می‌تواند مستقلاً به آن اقدام کند، ولی غیر فقیه باید با اذن فقیه به آن اقدام نماید.

ماده افتراق معنای اول مانند قضاوت و اجرای حدود، ولایت بر اوقاف بدون متولی، ولایت بر کودکان و دیوانگان بدون ولی (تبریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۲۶؛ لاری، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۲۶) و زکات بنابر قولی. این موارد نیز به فقیه واگذار شده است و غیر فقیه حق دخالت ندارد.

ماده افتراق معنای دوم مانند تقاض، بنابر قولی فروش کالای احتکارشده هنگام نیاز مردم به آن کالا، و تصرف در مال سفیه و محجور علیه؛ در این موارد حاکم حق ندارد مستقلاً اقدام کند و تصرف صاحب حق نیز با اذن فقیه باشد. البته در این موارد، اختلافاتی میان فقیهان وجود دارد که در این مقاله محل پرداختن به آنها نیست. (تبریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۲۶؛ مامقانی، ۱۳۱۶ق، ج ۳، ص ۴۱۶؛ ایروانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۵۴؛ لاری، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۴۱؛ جزایری، ۱۴۱۶ق، ج ۶، ص ۱۲۹)

معنای نوع دوم ولایت

دیدگاه آیت‌الله حائری، در واقع حاشیه‌ای بر دیدگاه شیخ انصاری است، بنابراین به منظور تبیین بیشتر و دقیق‌تر دیدگاه آیت‌الله حائری، مناسب است ابتدا به تبیین دیدگاه شیخ انصاری پردازیم.

شیخ انصاری درباره نوع دوم ولایت که باید با اذن ولی انجام شود، مصادیق اذن را نایب گرفتن، تفویض به غیر، نصب متولی و رضایت حاکم به انجام دادن آن عمل از سوی غیر برشمرده است. وی می‌فرماید:

اذن فقیه که در تصرف دیگران معتبر است، یا به صورت نایب گرفتن است، مثل وکیل حاکم، یا به صورت تفویض و نصب متولی است، مانند متولی اوقاف از طرف حاکم یا به صورت رضایت است، مثل اذن لفظی حاکم به دیگری برای نماز خواندن بر میت بدون ولی. (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲،

ص ۸۱)

مرحوم حائری نیز همین بیان را دارد، تنها با این تفاوت که در اذن حاکم برای نماز بر میت، واژه «لفظی» را ذکر نکرده است. (اراکی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۰)

به دلیل تشابه دیدگاه‌های آیت‌الله حائری و شیخ انصاری، اشکالی که بر نظر شیخ انصاری وارد گردیده، به آیت‌الله حائری نیز وارد است. قبل از بیان اشکال، لازم است توضیحی درباره دو معنای ولایت داده شود. معنای اول ولایت این است که این امور از وظایف ولی است که باید به آن اقدام کند، مانند همه وظایفی که به عهده اشخاص معین قرار داده شده، با این تفاوت که وظایف افراد دیگر مربوط به شخص آنان است و این امور مربوط به شخص فقیه نیست. به عبارت دیگر، فقیه دو نوع وظیفه دارد:

۱. وظایف فردی مانند دیگر انسان‌ها؛

۲. وظایف عمومی. ولی موارد نوع دوم ولایت، وظیفه فقیه نیست که باید با اذن فقیه انجام شود. این امور یا وظیفه عموم مردم است به عنوان واجب کفایی و یا وظیفه شخص خاصی است.

نکته دیگر این‌که وظایف انسان دو گونه است: برخی از آن‌ها را انسان حتماً باید خودش انجام دهد و قابل واگذاری به دیگران نیست، مانند نماز و روزه و ... ولی برخی از آن‌ها قابل واگذاری به دیگران است، مانند خرید و فروش و ... اموری که فقیه بر آن‌ها ولایت دارد، قابل واگذاری به غیر است و این واگذاری، به صورت وکالت و تفویض است؛ ولی این غیر از اذن فقیه است که در نوع دوم ولایت مطرح است؛ بنابراین در عبارت شیخ انصاری و آیت‌الله حائری، در این قسمت خلط شده است. مثال اول و دوم مرحوم شیخ مربوط به نوع اول ولایت است که فقیه به دیگری واگذار کرده و مثال سوم به نوع دوم ولایت مربوط می‌شود که اذن فقیه در آن معتبر است. ناگفته نماند که در نوع دوم ولایت نیز فقیه می‌تواند شخصاً اذن دهد یا شخصی را وکیل یا نماینده خود کند که در این موارد از سوی او اذن دهد. ملاک ولایت استقلالی این است که به غیر از نظر ولی، نظر شخص دیگری در آن معتبر نباشد، ولی در نوع دوم ولایت نظر ولی شرط و کامل‌کننده نظر دیگران است.

ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام

طرفداران نظریه ولایت فقیه، معتقدند که فقیه جامع‌الشرایط، ولایت خویش را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم گرفته است. بر اساس این دیدگاه، فقیه جامع‌الشرایط که ولایت خود را از امامان معصوم علیهم السلام می‌گیرد، توسط آنان منصوب می‌گردد. با در نظر داشتن این نکته و نیز این که ولایت فقیهان، شعبه و پرتوی از ولایت معصوم علیهم السلام است، بیش‌تر فقیهان پیش از ورود به بحث ولایت فقیه، به بحث ولایت معصوم علیهم السلام پرداخته‌اند. آیت‌الله حائری درباره ولایت فقیه می‌گوید:

مهم این است که این دو نوع ولایت را بر اساس ادله درباره امام علیه السلام و فقیه اثبات کنیم و در مقتضای ادله دقت نماییم؛ بنابراین می‌گوییم که برای اثبات ولایت به معنای اول درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان، به نقل و عقل مستقل و غیرمستقل استدلال شده است. (اراکی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۴)

و در سخنی دیگر می‌گوید:

مهم پرداختن به ادله این مسأله است؛ بنابراین می‌گوییم که ولایت به معنای اول، در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام با ادله اربعه ثابت شده است. (همان، ص ۲۲)

فقیهان و مفسران قرآن در طول تاریخ، برای اثبات ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام، به آیات زیادی استناد کرده‌اند؛ ولی آیت‌الله حائری از میان آن‌ها به دو آیه اشاره کرده و بدیهی است که دلالت این دو آیه در نظر ایشان، روشن‌تر از آیات دیگر بوده است. یکی از آیات مورد استناد برای اثبات ولایت معصومان، آیه ۵۹ سوره نساء است. «اطیعوا اللهَ وَ اطیعوا الرسولَ وَ اُولی الامرِ مِنْكُمْ». آیت‌الله حائری در بیان استدلال به این آیه می‌گوید:

در استدلال به آیات قرآن، آیه «اطیعوا اللهَ وَ اطیعوا الرسولَ وَ اُولی الامرِ مِنْكُمْ» کافی است؛ زیرا ظاهر عطف بر تغایر دلالت می‌کند و اگر اطاعت پیامبر و اولوالامر که بر اطاعت خدا عطف شده، به حیثیت رسالت و تبلیغ اوامر خدا بازگرانده شود، همان اطاعتی خواهد بود که بر آن عطف شده و

این خلاف ظاهر است؛ پس ناچار باید آن را به اموری بازگرداند که ارتباطی با تبلیغ و احکام ندارد. اری این آیه، به تصرفات عمومی که مربوط به رئیس است، اختصاص دارد و شامل تصرفات شخصی مانند گرفتن عبا و خانه زید نمی‌شود و برای اثبات آن‌ها آیه «الَّتِي أُوتِيَ بِهَا الْمُؤْمِنِينَ مِنَ انْفُسِهِمْ» کافی است.» (همان، ص ۲۳)

ولایت از دیدگاه آیت‌الله حائری

با توجه با این که ولایت از دیدگاه فقیهان، طیف متنوعی از ولایت حسب (یا تصرف در امور حسب) تا ولایت مطلقه را شامل می‌شود، لازم است به دیدگاه آیت‌الله عبدالکریم حائری در این زمینه اشاره شود. از سخنان ایشان استنباط می‌گردد که اصل عدم ولایت در چند مورد جاری نمی‌شود؛ بلکه اصول دیگری جاری می‌گردد که نتیجه آن ولایت فقیه و اعتبار اذن اوست. (حائری، بی‌تا، وبسایت)

بسیاری از فقیهان، مانند شیخ انصاری و مرحوم خوئی، ولایت را در حد امور حسبیه پذیرفته‌اند (اموری که شارع راضی به ترک آن‌ها نیست). آیت‌الله حائری نیز ولایت را در حد امور حسبیه و آن را محدود می‌داند. دیدگاه مذکور را «ولایت فقیه از باب قدر متیقن» می‌نامند.

کلمه «قدر» به معنای اندازه و کلمه «متیقن» به معنای مسلم و قطعی و مورد یقین است. قدر متیقن به معنای مقدار قطعی و مسلم و یقینی است. «حسبه» نیز در لغت، به معنای اجر و ثواب است و در اصطلاح فقهی، به کارهایی گفته می‌شود که شخص یا نهاد خاصی، متولی آن‌ها نیست؛ و از دیگر سو می‌دانیم که خداوند راضی نیست این امور بر زمین ماند.

یکی از راه‌هایی که بسیاری از فقیهان برای اثبات ولایت فقیه به آن استدلال کرده‌اند، اثبات ولایت فقیه از باب قدر متیقن است؛ این دلیل را از ادله غیرمستقل عقلی می‌توان به شمار آورد که یکی از مقدمات آن از شرع گرفته می‌شود و مقدمه دیگر از عقل.

برخی از فقیهان، اداره جامعه را نیز یکی از مصادیق امور حسبه می‌دانند؛ زیرا بر اساس بسیاری از روایات، حکومت و اداره جامعه، از ضروریاتی شمرده می‌شود که ترک آن جایز نیست. همان‌گونه که گفته شد، دیدگاه آیت‌الله حائری درباره ولایت فقیه در امور حسبه را بیش‌تر فقیهان پذیرفته‌اند و مرحوم صاحب جواهر ادعای اتفاق کرده است.

بسیاری از فقهای دیگر نیز دیدگاه آیت‌الله حائری را درباره ولایت محدود فقیهان پذیرفته‌اند. آیت‌الله نائینی، امور حسبه را اموری می‌داند که به سبب اختلال نظام یا عسر و حرج، مطلوبیت آن‌ها بالذات برای شارع معلوم باشد و احراز کرده باشیم که شارع مقدس راضی به ترک آن‌ها نیست. (نائینی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۳۸)

امام خمینی علیه السلام در بیان امور حسبه می‌گوید:

امور حسبه، اموری است که بدانیم شارع مقدس راضی به ترک و اهمال آن‌ها نیست. ... و روشن است که حفظ نظام و حفظ امنیت مرزهای مسلمانان و حفظ جوانان آن‌ها از انحراف از اسلام و جلوگیری از تبلیغ ضد اسلام و مانند آن‌ها، از روشن‌ترین مصادیق امور حسبه است و تحقق این امور بدون تشکیل حکومت اسلامی عادل غیرممکن است. (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۶۵)

آیت‌الله تبریزی معتقد است:

مصالح مطلوب شارع که وظیفه شخص معینی نیست و از آن‌ها به امور حسبه تعبیر می‌شود، عبارتند از: اموری که لزوم انجام و عدم جواز ترک آن‌ها از سوی شارع معلوم است و تکلیف به آن‌ها، به عهده شخص معین قرار داده نشده است و واجب کفایی نیز نیست... (تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۲۵)

امام رضا علیه السلام درباره علت نیاز مردم به امام فرمودند:

ما هیچ گروه و ملتی را نیافتیم که بدون رئیس و سرپرست زندگی کرده و باقی مانده باشند؛ زیرا آنان در کارهای دین و دنیا، ناچار نیازمند رهبر

هستند؛ بنابراین برخلاف حکمت خداوند است که خلق را بدون رئیس به حال خود واگذارد، با این‌که می‌داند به آن نیازمند هستند و بدون او قوام ندارند. (ابن بابویه، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۸۳)

نتیجه

بررسی آراء و نظریات مرحوم آیت‌الله عبدالکریم حائری، نشان می‌دهد دیدگاه‌های وی در مقایسه با فقیهان دیگر، از دقت و موشکافی زایدالوصفی برخوردار است. از تعمق در نظریات ایشان، به چهار نتیجه می‌رسیم:

اول: خلاصه کلام آیت‌الله حائری در بیان استدلال به آیه یادشده، این است که واژه «اطیعوا» در آیه، برای رسول و اولی‌الامر تکرار شده است و این تکرار، دلالت می‌کند که مورد اطاعت رسول و اولی‌الامر غیر از مورد اطاعت خداست؛ زیرا اگر مورد اطاعت رسول همان مورد اطاعت خدا بود، نیازی به تکرار نبود و مورد اطاعت خدا، اوامر و نواهی و احکام اوست؛ پس مورد اطاعت رسول، اوامر اوست که به اداره جامعه بازمی‌گردد، ولی این آیه بر ولایت آنان در امور شخصی دلالت نمی‌کند؛ زیرا ظاهر اولوالامر کسانی هستند که در رأس امور جامعه قرار دارند.

در استدلال به این آیه، اشکال شده که آیه مذکور فقط بر وجوب اطاعت آنان دلالت می‌کند و میان وجوب اطاعت و ولایت تلازم وجود ندارد.

در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت: وجوب اطاعت، حقی را برای کسی که اطاعتش واجب است، اثبات می‌کند و این حق همان ولایت است؛ زیرا ولایت به معنای حق سرپرستی و تدبیر امور است.

دوم: آیت‌الله حائری درباره اثبات ولایت به منظور انجام دادن تصرفات عمومی و شخصی می‌گوید:

برای اثبات ولایت در تصرفات عمومی و نیز شخصی، آیات و روایات

ولایت کافی است؛ یعنی آیات و روایاتی که دلالت می‌کند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام عَلَيْهِ السَّلَام ولی است و به مؤمنان از خودشان نسبت به خودشان اولی است؛ زیرا معنای ولایت و اولویت در تصرف این است که هر اختیاری که مؤمنان در تصرف در اموال و جانشان دارند، آن اختیار را به اولویت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام عَلَيْهِ السَّلَام نیز دارند و معنای اولویت آنان این است که برخی تصرفات برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام عَلَيْهِ السَّلَام جایز است، ولی برای خود مؤمنان جایز نیست؛ مانند از بین بردن خود؛ پس همه اختیارات مؤمنان برای پیامبر و امام عَلَيْهِ السَّلَام ثابت است، ولی برخی اختیارات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مؤمنان نیست؛ بنابراین درباره مالکیت اموال سه مرتبه در طول هم وجود دارد: مرتبه اول برای خداست؛ مرتبه دوم برای پیامبر و امام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مرتبه سوم برای مردم. آری با این ولایت فقط ولایت نسبت به اختیارات ثابت می‌شود و ولایت بر احکام ثابت نمی‌گردد؛ پس با این آیه، ثابت نمی‌شود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام عَلَيْهِ السَّلَام می‌توانند بدون طلاق دادن همسر دیگران و ازدواج با او حکم همسری بار کنند، بلکه آنان می‌توانند همسر دیگران را طلاق دهند و با او ازدواج کنند. (همان، ص ۱۵)

او در کلامی دیگر می‌افزاید:

آیه «اطيعوا...»، اختصاص دارد به تصرفات عمومی که مربوط به رئیس است، ولی برای اثبات گرفتن عبا و خانه زید و دیگر تصرفات شخصی، این آیه کافی است: «الَّتَبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»؛ یعنی هر چه را که مؤمنان بر آن ولایت دارند - مانند جان، آبرو و مال - پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به آنان اولویت دارد؛ بنابراین پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ولایت از بین بردن مؤمنان را دارد، ولی خودشان چنین اختیاری ندارند. با این بیان استدلال به روایات نیز روشن می‌شود. (اراکي، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۰)

سوم: وی اولویت را به معنای وسیع بودن محدوده ولایت تفسیر کرده و نسبت میان ولایت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان را عموم و خصوص مطلق گرفته، ولی شاید بتوان گفت که اولویت، هم به معنای وسیع بودن محدوده آن است و هم به معنای مقدم بودن اختیارات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به اختیارات مؤمنان نسبت به خودشان؛ یعنی تصمیم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره مؤمنان، مقدم بر تصمیم خودشان نسبت به خودشان است و ولایت مؤمنان نسبت به خودشان، مقید و محدود به عدم اعمال ولایت از سوی پیامبر و امام عَلَيْهِمَا السَّلَام است. قرآن کریم می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ ولی به پروردگارت قسم ایمان نمی‌آورند، مگر آن‌که تو را در مورد اختلافاتشان داور قرار دهند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای، در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند. (سوره نساء، آیه ۶۵)

پس ولایت انسان بر مال و جاننش در طول ولایت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام است.

چهارم: اعطای ولایت به شخص یا اشخاصی از سوی خداوند همواره با لحاظ مصلحت موّلی‌علیه است و شاید این معنا را از مفهوم ولایت نیز بتوان استفاده کرد؛ زیرا ولایت، قرار گرفتن در کنار کسی است که به تنهایی از عهده کار خود ناتوان است تا کمبود او را جبران کند. این آیه، دلالت می‌کند که ولایت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نسبت به مؤمنان است و لازمه رعایت مصالح آنان است، نه مصالح شخص خود؛ بنابراین اگر در روایات آمده که آن حضرت اختیار دارد همسر دیگران را طلاق دهد، به جهت نفع شخصی نیست، بلکه به علت مصلحت زوجین است و این دقیقاً همان اختیاری است که به دادگاه داده می‌شود تا در موارد خاصی بتواند زنی را طلاق دهد.

فهرست منابع

۱. اراکی، محمدعلی، کتاب البیع، چاپ اول، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۴۱۵ق.
۲. ارسطو، محمدجواد، «حکومت دینی و نسبت آن با فقیهان از دیدگاه آیت‌الله اراکی»، نشست همایش بین‌المللی حقوق مردم و حکومت دینی در اندیشه امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، تهران: نشر عروج، ۱۳۹۶.
۳. اصفهانی (کمپانی)، محمدحسین، حاشیه کتاب المکاسب، چاپ اول، قم: انوار الهدی، ۱۴۱۸ق.
۴. انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، چاپ اول، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵.
۵. ایروانی، علی بن عبدالحسین، حاشیه المکاسب، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۶. بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، بلغة الفقیه، چاپ چهارم، تهران: منشورات مکتبه الصادق علیه السلام، ۱۴۰۳ق.
۷. تبریزی، جواد، ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب، چاپ سوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۶.
۸. تبریزی، میرزا فتح شهیدی، ارشاد الطالب، چاپ اول، تهران: چاپخانه اطلاعات، ۱۳۷۵.
۹. _____، هدایة الطالب الی اسرار المکاسب، چاپ اول، تبریز: چاپخانه اطلاعات، ۱۳۷۵ق.
۱۰. جزائری، سیدمحمدجعفر مروج، هدی الطالب فی شرح المکاسب، چاپ اول، قم: مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۱۶ق.
۱۱. خراسانی، محمدکاظم، حاشیه المکاسب، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۱۲. خوبی، سیدابوالقاسم، مصباح الفقاهه، محمدعلی توحیدی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۳. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ضرورة وجود الحکومه او ولایة الفقهاء فی عصر الغیبه، قم: بی‌نا، ۱۴۱۵ق.
۱۴. طاهری خرم‌آبادی، سیدحسین، مسأله ولایة الفقیه فی کلام الشیخ الانصاری، مجموعه مقالات کنگره شیخ انصاری، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۵. غروی نائینی، میرزا محمدحسین، المکاسب و البیع، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۳ق.

۱۶. _____، منية الطالب في حاشية المكاسب، تهران: المكتبة المحمدية، ۱۳۷۳ق.
۱۷. کدیور، محسن، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، چاپ دوم، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷.
۱۸. _____، رساله ولایت فقیه آقایان حائری یزدی و اراکی [تصحیح، تحقیق و تحلیل متن کامل رساله فی ولایة الفقیه]: وبسایت رسمی محسن کدیور، ۲۳ بهمن ۱۳۹۵.
۱۹. لاری، سید عبدالحسین، التعلیقة علی المكاسب، چاپ اول، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۲۰. مامقانی، محمدحسن، غایة الامال فی شرح کتاب المكاسب، چاپ اول، قم: مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۳۱۶ق.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت: دارالتراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۲. مظاهری، حسین، نکته‌هایی پیرامون ولایت فقیه، چاپ دوم، اصفهان: انتشارات بصائر، ۱۳۷۸.
۲۳. معرفت، محمدهادی، ولایت فقیه، چاپ سوم، قم: مؤسسه فرهنگی تمهید، ۱۳۸۷.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، انوار الفقاهه، چاپ اول، قم: انتشارات مدرسه الامام علی (علیه السلام)، ۱۴۲۶ق.
۲۵. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۰۹ق.
۲۶. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۲۷. نجفی، محمدتقی، رساله فی ولایة الحاکم الفقیه، ترجمه موسی نجفی، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۱.
۲۸. نراقی، احمد، عوائد الایام، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ق.

حدود ولاية الفقيه في المجتمع الشيعي من منظار آية الله عبد الكريم الحائري

الدكتور محمد جواد ارسطا / حميد رضا فتحي سقزجي

ملخص البحث

ناقش الفقهاء بشكل أو بآخر ولفترة طويلة، شروط وصلاحيات الحاكم الإسلامي. يرى فريق من الفقهاء أنّ الحكومة وإدارة شؤون المجتمع في عصر غيبة الإمام المعصوم يُعدّ حقاً شرعياً للفقهاء، وأنّ الآخرون غير مؤهلين لإدارة شؤون المجتمع. إن التركيز على الاجتهاد كشرط أساسي لشرعية النظام السياسي في عصر الغيبة، الذي ينتهي الى الولاية السياسية للمجتهدين، أسفر عن نتيجتين عمليتين:

١. الإصرار على عدم جواز تسليم الحكومة للآخرين، والحفاظ على الولاية السياسية بدون واسطة، ومباشرة الفقيه لشؤون الحكومة باعتباره مصداق الحاكم العادل في عصر الغيبة.
٢. جواز الإذن لغير الفقيه وظهور الحاكم المأذون شرعاً.

في المقابل، اتجه فريق من الفقهاء نحو التفكيك بين الأمور الشرعية والعرفية، فهم يرون أنّ الشؤون الشرعية كالقضاء واجراء الحدود والأمور الحسينية من وظائف الفقهاء، وأنّ الشؤون العرفية مثل السياسة والأمن من وظائف الحاكم العادل. من بين هذا الفريق، تبنّى الفقيه الكبير سماحة آية الله عبد الكريم الحائري، الرأي المزدوج في الولاية القائل: "سلطة الحاكم المقنن في الشؤون العرفية، وولاية الفقيه الجامع للشرائط في الأمور الشرعية". تسعى هذه المقالة إلى تبين ونقد وجهة نظر المرحوم آية الله الحائري.

الكلمات المفتاحية: ولاية الفقيه، الأمور الحسينية، الحاكم العادل، الحاكم الشرعي، ولاية المؤمنين العدول.